

پیش خود طلبیداشت درین اثنا از عریفه محافظان طرف
 ترچناپلی بحضور نواب حیدر علی خان بهادر پیرایه ایضاح
 یافت که کپتان فوج انگریزی دندیگل و کونبانتور و بالاگهات
 و ترور و دهارا پور را استخراج الحال عازم آنست که
 بعد رسیدن سامان رسد و اهراب اتواب که آنطرف
 ترناپلی و دهارا و ترچناپلی رسیده در قلعه کروت فرام شده است
 از معبر کجکل هستی عابر شده نواحی میسور و سریرنگپتن را
 بی سپرد بهادران صف شکن سازد و اگرچه پنداره های
 متعینه حضور در جان بازی قاصر نیستند اما بی مدد توپ خانه
 با فوج انگریزی مقاومت نمی توانند نمود. بمجرد دریافت
 منضمون عریفه نواب نامدار تمامی لشکر را همراه شاهزاده
 شیرشکار گذاشته خود جریده باشش هزار سپاهیان
 بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ قلعه کوب
 ایلغار فرموده بدهرم پوری چپادل انداخت و وقت شب
 یورش کرده قلعه را مفتوح و قلعه دار را اسیر ساخت
 و از آنجا روانه شده از راه نامنکل بکوچ متوالی در سواد کروت
 رسید و قلعه را که سپاهیان انگریزی در آن محافظت
 رسد معمر بودند محاصره کرده و دمدم بسته چند ضرب و پ
 کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را از پا در انداخت

متخصمان اگر چه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای
 حقوق نمک قاهره نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد هست
 شان منزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت
 معرض پیش گاه اقبال شد که چهار هزار راس گادان
 جمال غله را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی
 برای آوردن رسید می روند نواب عالیجناب بدریافت
 این خبر یک هزار پیاده ^{تفنگچی} و دو طرب توپ بر سر
 راه تعیین نمود تا بکمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل
 بدان مقام رسیدند جوانان از کمین گاه چست برخاسته
 بشیلک بنادق و ساچمه اتوآپ بسیاری را بصحرای
 عدم فرستادند و گادان را عی کرده بحضور نواب حیدر علی خان
 بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب
 گادان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا
 بطرف پرور اشهب صباغرام همبیز کرد کپتان انگریزی
 چون از تباهی حال رسید آوردان خبر نداشت برای تفحص
 احوال آنها و حفاظت اسباب رسید شش صد سپاهی
 و دو صد جوان ولایتی را مع چهار ضرب اتوآپ چه کزور
 روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی
 نساخته بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون
 آن جماعه وارد آن مقام شوند جنگ زرگری کرده بر روی
 توپخانه بیارند سردار انگریزی چون از ورود نواب خبر
 داشت بی باکانه گام سنج میرفت درین اثنا سواران
 حسب الحکم نواب حیدر علی خان بهادر اسپان را
 بجولانگری در آورده چند بان سردادند سپاهیان فوج انگریزی
 اندین سواران نتیج اندیشه نکرده مقابل شدند و سواران
 بجاست عمی قدم بقدم آنجماعه را بر روی آتشخانه آوردند
 و بیک ناگاه گوله اندازان شلک اتواب آغاز کردند
 و تفرقه دران گروه افکنده پیادگان کرناکی را بعد تاراج اسلحه
 و لباس بجان امان دادند مگر دوصد سپاهی ولایتی را طعمه تیغ
 بیدریغ کرده و طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند
 و نواب حیدر علی خان بهادر از آنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه
 پرور سراق جاه و جلال برپا نمود از آنجا که در فن گیتی سانی
 و تدابیر جنگ گوی سابقست از معاصرین می بودند بیری
 بخاطر مشکل پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که
 در قید آمده بودند بنعمت آزادی شیرین کام ساخته تمامی
 کیفیت بجا شدن رسد آوران و برهمی شکر نواب والا بجا
 و افتتاح چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگی در کار است لازم
 که بگام نیاز و تسلیم شناخته بملازمست نواب فایز شوند
 والا فردا سکنه این قلعهم بارسد آدران ملحق خواهند شد
 و بعد زده خورد اگر طالب امان و صلح شوند منظور نخواهد شد
 بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعه رسیدند
 بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان
 ولایتی که بچشم خود دیده با دیگر تمامی گفتگو که شنیده بودند
 بن و عن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که
 رسد بهیچ نوع نمی رسد و سپاهیان کار آمدنی هم بسیار
 بکار آمدند و نواب حیدر علی خان بهادر وعده امان بشرط
 ملاقات فرموده است بی تکلیف برپاکنی سوار شده با دوشتر
 سوار و هفت نفر سپاهی پس از آنکه یک کس را بسرداری
 محافظان قلعه بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معلی القاب
 روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بد لجوی و تسلیه
 خاطرش پرداخته در خیمه علمده بایش داد بعد لمح متصدیان
 حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون
 اشما بهیچ عداوت باقی نمانده و چون با سترضای خاطر
 خاطر نواب حیدر علی خان بهادر راه مصالحت پیمودید
 بهیچ گونه مغرت جانی عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب وا گذاشت
 قلعه و اسباب آن نوشته و هید کپتان صاحب هر چند سخنان
 عرب و شیرین تعلق نمود و گفت که من بقلعه رفته تعلیقه
 اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب مع قلعه مینایم
 مگر هیچ سودمند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
 نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
 بحفاظت جان خود کوشیدن مصالحت دانسته رقع بنام
 سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
 مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاه بیان بار و یک هزار
 پیادگان مالکی بسوی قلعه فرستاد چون رقع کپتان صاحب
 بسردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
 نمی ورزند قلعه را با تمامی اذوقه و آلات حرب حواله سپاه بیان
 سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر بانصرت
 و نظرا از آنجا ایلغار کرده در اردوی کمان رونق افزا شده بملاقات
 شاهزاده والاتبار سرت و خوشدلی اندوخت و اسیران
 لشکر انگریزی که درین تنگ و تاز بدست افتاده بودند
 بتعالیجات مقبوضه خود روانه ساخت و دوسم روز باعداد ساز
 و سامان لشکر پرداخته باتمهای خدم و حشم برای مقابله جنریل
 اسبته صاحب بهادر لوای عزم برافراخت و برایشای راه

خبر رسید که جنرل صاصب بهادر از اسکوتة مراجعت فرموده
در نواحی کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهی و چهار صد
سپاهیان ولایتی را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فرام
است روانه ساخته نواب بهادر فی الفور محمد علی کبیران را
با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح
ساختن قلعه هسور گسیل فرمود و خود از مقام اینکل با سواران
خوش اسپه بر سیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعت
رسد آوران که از اسکوتة مراجعت کرده بودند بی محابا
فروریخت و شور محشر و طوفان چارموجه دریای آتش
برانگیخت یغیگران لشکر نواب که تقریب آن اذوقه نارا نعمت
غیر مترقب پنداشته جلوریز رسیده بودند جانبین را مشغول
جنگ دیده گادان بار بردار را معه جوال های خوبات
بتمرف خود آوردند و گادان توپ کشی را از بار توپ
سبکدوشن ساخته بقبضه اختیار خود کشیدند اما سردار
آنجماعه که از اهل ولایت بود بمقتضای همت ذاتی در پناه
قلعه ویران که در میدان خالی افتاده بود پای بنات محکم کرده
به شیلک بناویق مردانه دار جنگیده و از آن واقعه ناپله که
نمونه روز رستاخیز بودند نه هراسیده با جمله های رستمانه افواج
بحراواج نواب حیدر علی خان بهادر را بمقابله می نمود در همین

زمان محمد علی کبیر آن تهمانه در قلعه هسور قایم کرده و چند کس
 را تاراج و اسیر نموده برگشت و محصور نواب حیدر علی خان
 بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعه ویران که ماسن
 سردار انگریزی بود یافت و بهرب گوالیل دیوار قلعه
 را بشکست و فریب بود که یورشش کرده بهسنگ
 دمای محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجی تازه زور که جنریل
 اسمتو بهادر باستماع آواز توپ کار برسد آوردان
 تنگ تصور نموده بمقتضای عقل دور بین روانه کرده بود
 در رسید بکمک آن دلادوران متحصنان قوی دل گردیدند و از
 شدت محاصره نجات یافتند و هر دو جماعت سابق و حال
 از رخه دیوار شکسته برآمده شلک کنان بلشکر جنرل
 بهادر ملحق شدند نواب حیدر علی خان بهادر دیگر در آن مقام
 سکونت داشتند تفسیح اوقات تصور فرموده بعزم سخیر
 هسکوت که تهمانه انگریز بهادر در آن بود عنان بگاور گیتی نورد
 منعطف فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده قلعه را نقطه دار در دایره
 محاصره فوج گرفت قلعه دار انگریزی که مرد شجاع بود باسنگ
 برج و باره پرداخت و از اشتغال نوایر توپ و تفنگ
 حمله بهادران بشکر شکن نواب را در بیساخت چون
 این خبر بسمع جنریل بهادر رسید از کولار سمت هسکوت

عازم شد و نواب حمید ر علی خان بهادر از روانگی جنرل صاحب
آگاهی یافته شاهزاده همایون طالع رابع میر علی رضا خان و فوجی شایسته
و توپخانه بایسته برای انسداد طرق ورود جنرل صاحب گسیل
فرموده برای تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود
و محمد علی مکیدان سردبان ناردیوار قلعه قایم کرده پیامردی امت
بر فراز فصیل قلعه بر آمد و علم میدری بر افراشت مستحکممان چون
جماعه قلیل بودند ز بهار خواستند و نواب از جان فشانی
آن جماعه خوشدل شده بر حال ایشان بخشود و از سر قتل
در گذشته هر را از قلعه بیرون کرد و تخته خود نشانیده برای
مقابله فوج طوفان موج جنرل صاحب بهادر عنان تاب شده
قریب عیدگاه لوای شوکت بر افراخته توپخانه بقاعده جنگ
بر چید و از آنطرف جنرل بهادر که از دست رفتن قلعه
خبر نیافته بود قریب مسکوته رسید بمجدد و درود شکر انگرز
بهادر نواب عالی جناب سبقت کرده توپخانه را
مقابل شکر جنرل بهادر آورده آنچنان بشک بنادیق
و اتواپ علی التواتر پرداخت که از دو بار دست زمین
و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از
پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگریزی
طنی منازل کرده عالی از گرده راه رسیده و لمحہ پیامیده بودند

در آن هنگامه قیامت اثر بسیاری بخاک و خون آغشته
 گشتند و جنریل بهادر املاف باقی ماندگان خلاف عقل
 مصاحت اندیشش دیده فوج خود را در مغانک و زمین
 نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران
 بر خاسته شیلک نمایند و از آسیب گوا بیل و بان
 محفوظ ماند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام
 قایم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خوانان گردید و هر یکی
 بمقام گاه آر میهنواب والا فطرت وقت شب چند نفر
 از اسیران مسکوته و دیگر قلعبجات که بزور بازوی است
 در چنبر قید داشت را بی بخشید و آن تنی چند در حضور جنریل
 صاحب بهادر از مفتوح شدن مسکوته و دیگر قلعبجات
 خبر دادند جنریل بهادر باستماع این اخبار موحش متامل
 شده صبح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام
 چند توپ از کار رفته را در میدان انداخته و طبل کوچ نواخته
 در نواحی کولار لوای عظمت برافراخت و نواب حیدر علی
 خان بهادر هم از آن رزم گاه کوس رسد آواز بنوازش
 آورده در سواد نرسی پور قبه بارگاه برافراخت بعد دو سه روز
 هر گاه تا معروض جناب اقدس نمودند که بیدر رفت یک هزار
 سوار و دو پلتن رسد بلشکر جنریل صاحب میرسد نواب

نامدار باستماع این نوید با چند توپ سبک و سواران
 خوش اسبه ناخته بر معبرین هلی در کمین نشست و همین
 که رسد آوران از آب عابر شدند نواب از کمین
 برخاسته تیغ بیدریغ بر کشید و یک نیزه آب بلا از سر
 عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتی الوسع
 والا مکان جنگیدند و چون از شدت گوالیل و شیلک
 بنا دیق خود را بدریای آتش و رگام نهنگ اجل دیدند
 دست از محافظت رسد برداشته رخت هستی بساط
 نجات کشیدند و نواب در یادل آنهمه غنائیم را همراه گرفته
 بلشکر نهرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر
 باستماع خبر غارت شدن رسد رنج فلا شامل حال شکر بیان
 دیده و بهر ساندن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک
 ستانی دانسته چند روز بساط جنگ در نور دید نواب
 حیدر علی خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر
 اطلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل
 کنگاش آراست دارشاد فرمود که چون جنریل صاحب
 در ملک بالاگهات پای استقرار افشوده است
 و مراجعت کردنش بالفعل از قراین حالات معلوم نمی شود
 یقین است که از نیایی آذوقه شکر یانش دست تطاول

بر رعایای این ملک در از خواهند نمود و تمامی دیار بالاگهات
چنان خراب و تاراج خواهد گشت که سالها اثر و دیدگی
بر زمین باقی نخواهد ماند و آنچه از دست سپاه رزم خواه
انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاہرہ مانا را شکنی خود
از آن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست و نابود خواهند شد
و رعایای خود را خود پامال کردن در هیچ شرع و ملت
جایز نیست بنابراین عقل مآل اندیش اقتضای آن میکند
که تاجنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار
شده مراجعت فرماید ما هم در ناخت و تاراج ملک
پائین گهات که تعلق بمحمد علی خان والا جاہ و انگریز بهادر
دارد و قیقتاً فرو گذاشت فرمائیم سران سپاه رزم خواه
دست قبول بر سینه نهاده عرض کردند ؟

نظم

که ما بند گانیم فرمان پذیر	نداریم از حکم داد و گزیر
نه خوفی ز آتش نه بیمی ز آب	نشینم بر باد پایان شتاب
بر آریم از حکم تویی درنگ	ز صحرا هر روز دریا نهنگ
اگر خصم چون سنگ لیر قرار	در آیم در قلب او چون شرار
تویی سایه پرورد فضل خدا	نباشیم چون سایه از توجدا

جهاندار گیتی نگهدار تست بروز و غایا و دیار تست
 نواب نامدار چون کلمات دولتخواهی و فرمان پذیری از
 سران لشکر اصفا فرمود ساعت مسعود دادان
 محمود با تمامی سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین
 گهات لوای اقبال برافراخت و از معبر رای کونه عبور
 کرده اول کشگری را متصرف شد پس در قلعه
 ترپاتور دو انم باری تهمانه گذاشته و مواضع و قریات متعلقه
 انبور گده با آتش قهر خاک سپاه کرده بر نواحی انبور گده و ساتگره
 و رای ایلور و ادھونی گده و آرنی دست یغما کشاده به ترناطی
 خیمه و خرگاه قائم فرمود و شاهزاده نهرت مند را بطرف
 مدراس نهضت فرموده میر علی رضا خان را با فوج
 شایسته سمت تنجاور و نهرنگر و غازی خان و هما مرزا
 خان را بسوی چنور و نیلور مرخص فرمود و آن جماعه بی باک
 در اندک مدت مواضع و قرای آنولایت را بجا رودب
 غارت پاک رفتند و آتش در آبادی نازده دود از دل سکنه
 آن بلاد بر آوردند چون این اخبار بنواتر و توالی بسمع حق
 نبوش جنریل صاحب بهادر رسید از آنجا که سببیه رضیه
 آن قوم و الاصفیات چنان است که بعد فتح دست غارت
 بر رعایای دشمن هم دراز نمی فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جانی را هم از خوان احسان بهره مند میدارند خرابی احوال رعیت ملک مقبوضه محمد علی خان والا به جا که فی الحقیقت تعلق بسرکار دولت مدار کپنی انگریز بهادر داشت گوارای طبع رحیم نغموده از معبر کرنپات عابر شده و از ساتگره در گذشته بسواد رای و یلورا اعلام عظمت برافراخت درین حال محمد علی خان والا به جا چون دید که نواب حیدر علی خان بهادر و صاحبان عایشان چون دو پیل است و شیران عرین باهم زور آزمایی می فرمایند و بمقتضای علو است و حمیت ریاست و شجاعت یکی هم پای کم نمی آرد و در کشاکش این هر دو گروه رزم خواه هزاران هزار خون رعایای بی گناه هم ریخته می شود و در هوس طمع نخیر ملک بالاگهات اقلیم پائین گهات مفت بنی چراغ میگردد و درین صورت بنی آنکه طریق مصالحه با نواب حیدر علی خان بهادر پیموده شود چاره دیگر بنظر نمی آید چون این تدبیر در خاطرش را سخگمردید مکاتبه مشعر بر مضمون صدر بحضور جنرل صاحب بهادر والا شان ارسال داشت جنرل صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام فرمودند که اینهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک و پاس خاطر شما بوقوع آوردیم والا ما را با نواب حیدر علی خان بهادر

نزاعی نبود و از چند سال امریکه محرک سلسله عناد و فساد
 باشد از طرفین بظهور نرسیده و حالاکه شما رضا بصلح دادید
 در عالم اتحاد مخالفت رای شما را منظور نیست در آنچه
 موجب امنیت ملک و رفاه خلق است بنظر آید بعمل آید
 نواب محمد علی خان و الاباه بعد ملاحظه جواب نجیب خان
 و دانشمند خان را که معتمدان سرکارش بودند با مراسله
 محبت آمیز و برخی از تفایس و چهارده لک روپیه نقد
 بخدمت بابرکت نواب حیدر علی خان بهادر روانه ساخته
 سلسله جنابان مصالحه گردید چون دکلا فایز ملازمت شدند
 نواب حیدر علی خان بهادر که از پایمالی ملک خود و مقتول
 شدن هزاران مردان کار دل نگرانیها داشت پیش
 آمدن این معامله را محض از فتوحات غیبی و تأییدات
 اقبال لاریبی تصور فرموده بقبول هدایا و نقود پرداخت
 و مکتوب اتحاد اسلوب رقم پذیر نامه محبت ساخته
 و علی زمان خان و محمد دم علی خان نایب را از جانب خود
 بعهد و کالت مامور نموده رخصت فرمود دکلا ای خردمند
 ملازمت محمد علی خان و الاباه مستعد گردیده بنای صلح را
 به عهد و موثیق مستحکم ساختند و محمد علی خان و الاباه تعلقه
 کرده هم برگماشتگان نواب بهادر و اگذاشت و اهل

و ناموس چندا صاحب نایب متوقفا و امام صاحب بخششی را
 که از مدتی در قید بودند پیاس خاطر نواب حیدر علی خان
 بهادر را نئی بخشید بعد حصول اطمینان خاطر نواب همایون فر
 اکثر جاگیر داران و منصب داران قوم نایب را مثل مهدی
 خان جاگیر دار اول کنده و مرتضی حسین خان منصب دار
 کرکته پال و محمد نقی جاگیر دار دندوسی و محمد سعدی خان
 منصب دار بر موکل گده که از محمد علی خان و الابه اطمینان
 نداشتند بعنایت ساعده راضی و شاکر ساخته در سلک
 ملازمان سرکار خداداد منسلک فرمود و بتفریح و فیروزی
 از ملک پائین گهات عطف عنان تگاور گیتی نورد
 فرموده در ملک بالا گهات سایه شفقت بر مفارق
 سکنه آند یار که منتظر قدم میمنت لزوم بودند انداخت ؛

لشکر کشیدن نواب حیدر علیخان بهادر بطرف کرپه
 و کونول و بلاری و دیگر وقایع

در ایام ماضیه که نواب حیدر علی خان بهادر مشغول مجادله
 با صاحبان عالی شان انگریز بهادر بود نواب عبدالحمید
 خان مرزبان کرپه بقاعده مستمره زمینداران که مترصد
 وقوع فتنه و فساد می باشند و آرزو سیاه عصیان و سرکشی

انگاشته سریشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت
بلند ساخته سواران ملازم خود را برای تاخت و تاراج
آن مواضع که داخل ملک محروسه نواب حیدر علی خان
بهادر و قریب کرپه واقع بود تعیین ساخته خیلی اذیت
بسکنه آن نواحی رسانیده بود همبرین منوال نواب
منور خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگی بانواب عبدالحمید
خان هداسنانی نموده دست تعدی بر رعایای بیچاره دراز
کرده در غریب آزاری قاصر نشده بود و هم چنین نایک
بلائی نیز در نزدیکی رای درگ غبار شورش برانگاشته خلافت
را در آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل توانر به سمع
اقدس نواب حیدر علی خان بهادر می رسید لیکن نواب
والاجناب بی اصلاح کتبات متوجه جزئیات شدن
دور از آئین سردری دانسته انغاض می فرمود درینولا که
بفضل الهی با صاحبان عالی شان انگریز بهادر مصالحه دست
داد و بساط آشتی گسترده شد نواب هایون طالع سرای
شوخی چشمان مرفومه الصدر بر ذمه همت والانهست لازم
و متختم دیده اعمال و اثقال شکر نهرت پیکر را مع ناموس
سرداران نواب که از قید محمد علی خان والاباه رهائی یافته بودند
بهادر الحکومت سریرنگین روانه فرمود و خود بدولت

و اقبال با فوج سواران و پیادگان و عملد تونپ خانه که ریاده
از شصت هزار بود برای گو شمال حاصیان سرکش
ناقبامت فهم کوس جا و جلال بلند آذاره فرموده فلغله
در زمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار افکنان
اول سمت کرپه ناخت و بسواران یغماگر که از حدت
تیغ و سنان شان برق خاطف در پرده ابر روی نهفت
برای تاراج و احراق مواضع متعلقه کرپه فرمان داد بمحرد
صد در حکم والا سپاه کینه خواه بران حدود ناخته و با آتش تیغ
خاکستر ساخته بسیاری را از سکنه آند یار در خاک و خون
انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرپه رسید
مفطر شده و کیلی آداب دان رابع پنج لک روپه نقد
و دوزنجیر فیل کوه شکوه و چهار راس اسپان عربی
بازین مرصع و عریضه عبودیت طراز متفطن استعدای عنو
جرایم گستاخیهای خود در حضور نواب عطا پاش جرم پوش
روانه حاضرت و عهد و میثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش
عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل
نسازد و جمعی از سپاه خود مدام در حضور اقدس تعیین داشته
هرگاه امر شود بسر در راه انقیاد تازد نواب عالی جناب را
چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر در یا مقابل بود

معروضات او را مع پیشکش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندرز مع طلعت خاصه عنایت
فرموده و کار امقضي المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیش عبدالحلیم خان بعهده اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماند و بودش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدر الزمان خان را که در ایام سابق
از طرف حضور بقلعه داری بالا پور خور دسر فرازی داشت
و در هنگام ورود مادهور او پیشوا آبروی مردی ر بخته
بغنیم پیوسه قلعه با و سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنه
و فساد غرق آب خجالت شده نوکری حاکم کز به اختیار
نموده بود نواب والا جناب آن قدیم الخدمت را از
سعادت حضور محروم داشتند و در از حوصله جوانمردی
تصور فرموده معرفت علی زمان خان که همزلف او بود
بعنایت پروانه محتوی نوید امان جان و آبرود شریف
خاصه بخواخت و بوقت ملازمت مشمول عواطف
بنی پایان فرموده به کالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق در امثال و اقراش سر بلند ساخت و از آن مقام
بطرف یکین هلی لوای عظمت برافراخت قلعه دار آنجا
که از قوم سعادت میر غلام علی نام عرف سان کلو بود

از جهالت یک گوله توپ بر فیل بون گج نام که نواب
فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش
غضب نواب گیتی ستان را بر افروخت سواران
شکر نظر پیکر بر حسب امر عالی بگو شمال او تاختند و در
طرفه العین قصبات اطراف قلعه را بخاک نیره برابر ساختند
میر غلام علی را چون نشتر برگ جان رسید از گران
خواب غفلت بر جسته و کیل خود را معه عریضه مشعر
معاذیر ناموجه و دو لگ هون و پنجاه هزار روپه جرمانه آن
حرکت بیچار سال حضور اقدس نموده سیادت را
پیش خدنگ حوادث سپر نمود و میر حسن علی خان
و میر اسد علی خان هر دو برادر زاده میر غلام علی مذکور سعادت
ملازمت در یافته به بخشی گری دسته سواران سرفرازی
یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول
روانه شد راجه آنجا بمقتضای فهم و شعور مال کار خود در مرآت
خیال نظر کرده سفیر باتدبیر معه عرضداشت و دو لگ روپه
نقد ارسال حضور لامع النور نموده افواج قاهره را که چون
بحر مواج بانهدام قصر دولت او را آورده بود از سال
پیشکش را بسفینه عافیت خود کرده رخت هستی
بساحل خلاصت کشید و از آن سمت چون گذار لشکر

نظر بر سره تعلقات مراد از اتفاق افتاد اگر چه سه ای
 آن اتفاق پیش از ضروری بود مگر پاس مصلحت
 سردار آن لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقا
 بر وادار اذیت متنفسی از آن نواحی نشده بگذرند بعد طی
 شدن آن سرزمین چون سواد کنول مطرب سراق
 جا و جلال شد نواب منور خان حاکم آنجا که بخدمت شاه
 سکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از ورود
 سعید نواب فلک جناب پیر روشن ضمیر خود را
 مطلع ساخت آن فقیر که در صخر سن کشف بر او واقع
 شده بود و خارق وارد گشته زهر خندی بکار برده گفت که
 ای منور شاد باش دشمنان ترا منهرزم بسیارم منور خان
 که درجه آن صاحب دل را مافوق نبی و اندکی پایین تر از خدا
 می دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بیقین
 داشته با سپاهی که همراه داشت خیمه بیرون زد و شب
 در سه انجام عرب پرداخته بخدمت صف ایجا بر آراست
 چون خبر نواب سعید علی خان رسید لشکر نظر پیکر آراسته
 بمیدان نبرد آورد و همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
 شاه سکین بر پشت برهنه فیلی چون دیو آتش
 بازی سوار شده باد و سم صد کس افغان از صف بر آمد

در میدان خرابید. خون مردم لشکر نورت اثر آن صورت
 مومش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی
 فقرای صامب حال و کمال بهر یک دست دادن شکل
 بل معتقد است چند کس از مقر بان حضار بحضور عرض
 کردند که بمقابلہ اینچنین لشکر خوزیر یا معدودی آهننگ
 ستیز کردن کار هر کس نیست شاید این مرد از جهاد
 اولیا و ابدال و ادناد است که برای اعانت مرید خاص خود
 عازم شده از آنجا که بزرگان سلف به بخش خاطر اولیا و اولاده
 بهیچ نوع جایز نداشته اند. شہ آنست که مبادا چشم
 زخمی بلشکر فیروزی اثر رسد یا مالالتی بذات شریف
 و عنصر لطیف آن والا جناب لاحق گردد نظر برین آنست
 چنان میناید که از سر تسخیر قطع زمینی که در تصرف منور
 خان است دست برداشته شود نواب ذوالعزم
 ازین سخن روی در هم کشید و چین غضب بر جبین افکنده
 بحاضرین خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد
 که ایزد جان بخش و دادور جهان آرا بروی هر بنده که ابواب
 عنایت مفتوح بسازد و در رزق عالمی را مقرون باروزی او
 عطا میکند البته یکی از اولیا و ابدال برای حفاظت لشکرش
 از غیب معین میباشد پس خدای جهان آفرین که بر فادای

رحمت باز کرده و بزیاده از سه لک کس متعین ما فرموده
 بگویند که آیا درین شکر هم کسی از اولیاد و اتقیا و ابدال
 حاضر بوده باشد یا نه ممکنان عرض داشتند که البته کسی از مردان
 خدا درین شکر نظر میکردیم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب
 والا جناب بستم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس
 چرا مضمطری شوید اگر دلی سپاه منور خان پیش می آید دلی
 شکر بابا او جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل
 قوی گشت و بعد این گفتگو نواب عالی جناب فیلی فلک
 شکوه مرکوب خود را بفریب کجک تیرز راند همین
 که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیلی نواب را چون
 موجه نیل جوشان و غر و شان دید مانند صدا از کوه فوراً برگشت
 و بدرون قلعه رسیده و در میان حجره تاریک خزیده منور خان
 را طلب داشت و فرمود برار شاد ما عمل نماید هر چه نقد و جنس
 داری بنواب برسان مگر خاطر خود و جمعه از قلعه تو هرگز نخواهم
 داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیرون
 می ماندم اینهم میرفت منور خان کرامت مرشد کامل
 و نادی آگاه دل را بچشم خود دیده و تحفه آفرین بخدمت
 پیر و دشمن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان
 خود را مع قطع عرضی و اسباب فیما بین روانه حضور

بر نورسافت و ارسال پیشکش را بر فردا گذاشت
 نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبنی
 فرموده مردم شکر نصرت بیکر فرمان داد که امروز دست
 عراّت از آستین سجماعت بر نیارند چنانچه حسب الحکم
 قضا توأم افواج قاهره بر کنار رود و تب بحد را که غربی قلعه
 میگردد اعلام و خیمام اقبال بلند کردند علی الصبح منور خان
 موازی پنج لک روپیه از نقد و جنس و نفایس و نوادری
 بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت
 و جلال عز قبول یافت پروانه متضمن اطمینان بنام
 منور خان صادر گردید و نواب حیدر علی خان روز دوم از آنجا
 کوس نهضت کوفته از راه بنی کنده و پندی کنده گذشته
 سواد بلاری را مطرب سراق اقبال نمود و منشاء این
 عزیمت آن بود که مضمح نظر نواب بهادر آن بود که چون
 نواب بسالت جنگ حاکم ادھونی بیشتر با مراد
 سازش کرده چند قریه از ملک محروسه سرکار خداداد
 تاراج کرده بود اگر حال هم حرکتی که منافعی صلح باشد بعین آرد
 دست غارت بتخریب ملک متعلقه ادھونی باید
 کشود والا یراجد بلاری که در ایام رد و بکار بودن مناقشه
 با صاحبان عالی شان انگریز بهادری و نواحی رای در ک معده

شوخی نمانده نواب پر فتنه مشتعل ساخته بود گو کشتن و اجبی
 باید نمود مگر چون از طرف نواب بمالت جنگ نوعی
 بومی نفاق بمشام ز سبب حکم قضا توأم بفوج نظر موج صادر
 شد که قلعه پائین گره را بطرف گوالیل حصار سازند
 و پس از آن کمند همت بشرف حصار که بالای کوه و بلجا
 و دادای راجه است مستحکم انداخته مفتوح سازند بهادران
 جان تار حسب الامر و الا با سرعت زمان سیبه و ساباط
 مرتب نموده گوله زنی آغاز نهادند و در یک روز بشدت
 ریزش گوله بر جی را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
 بعزم یورشش تاختند لیکن راجه که مرد دلادری بود از جان
 برخاسته و کمر همت بدامن اسوار نموده دلادری جنگ
 نمود و در آن شب آبروی مردانگی را از افتادن خاک نامروی
 نگاهداشت علی الصبح نواب عالی قدر از جرات و دلادری
 راجه مذکور با اسم نایک مشهور بهم برآمده گوله اندازان
 قدغن بلیغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهای کلان
 و رقباره را پر کرده و بطرف شمالی بر کوهی که سه کوب
 قلعه بود بالا کشیده آتش زدند و آن سنگها بزور باروت
 بهوا پریده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند تن
 در حرم سرایش بشکستند و شور محشر بلند شد و غنای

پر دگیان اودست فریاد و در دامن نایک زدند و ابرام
 از حد گذر آیدند که از برای خدا صرست مارانگاهدار و هر چه داری
 بهلا زمان نواب بسیار ناچار نایک مسطور مضطر شده
 وکیل را با عریضه و دو لگ روپیه نقد بحضور فرستاد و قمر
 دولت خود را از لطمه آن بحر جوشان دارناید نواب
 فریدون فریادش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته
 پروانه تشفی بخش حواله وکیل فرمود و اخبار نویسی از حضور
 بدان مقام تعیین نمود هر چند روز از معروضه منہیان بسمع
 مقدس رسیده که سردار مرهتہ ناظم مرچ باغواهی گویند راد
 دامت راد اسپ شجاعت بمیدان ناخته در نواحی
 و هار و بادامی متعلقه این دولت خدا داد آتش فتنه
 بلند ساخته است باصفای این خیر نواب حیدر علی خان
 بهادر صیانت آن ملک را بر سنجیر این دیار مرجع
 دانسته از معبر کرکناات عبور رود تب بھدرا فرموده
 و ایلغار نموده همینکه فریب بنکا پور سایه ہما پایہ لوای آسمان
 سای انداخته بود کہ غنیم از ہیبت و صلابت آمد آمد کو کہ
 شکر قیامت اثر بیدل دینی جگر شده بمقر حکومت خود
 برگشت و نواب فلک جاہ از ان راه عطف عنان
 سمنہ گیتی نورد فرموده در سواد شانور اوتاد پیام فلک